

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه بحث قضایا و احکام و کیفیت نسب

بحث راجع به قضایا و احکام و کیفیت نسبی

که بین اجزاء اصلیه قضایا که موضوع و محمول

است بود. عرض شد تأمل در این مسائل برای ادراک

حقیقی وجود رابط و همین طور بیان نسب ثلاث و

مواد ثلاث ضرورت و امکان و امتناع لازم است.

مسأله‌ای که در مورد قضیه باید مورد توجه واقع

بشود این است که در قضیه، یک بار بحث ما بحث

ماهوی موضوع نیست و بحث کلی طبیعی من حیث

هی نیست بلکه به ملاک تعیین خارج است. چون

گاهی بحث می‌کنیم از کلی طبیعی، به ما هی هی که

از او تعبیر به قضایای حقیقیه می‌شود سواء اینکه در

خارج تحقق داشته باشد یا نداشته باشد. مثل اینکه

بحث‌هایی که روی خود طبیعت «الانسان» من حیث

هو «حیوان ناطق» می‌شود چه اینکه در خارج باشد

یا در خارج نباشد. یا اینکه فرض کنید: می‌گوییم

«کلّ مثلث له ثلاثه زوایا.» چه این مثلث در خارج

وجود داشته باشد یا نداشته باشد. این را می‌گوییم

قضیه حقیقه. در قبال آن قضیه خارجیّه است که عبارت است از حمل محمول بر موضوع به لحاظ تحقق خارجی و به لحاظ افراد. سواءً که آن افراد، افراد محققه الوجود یا مقدره الوجود باشند. بعکس آن، قضیه حقیقه و خارجیّه بنابر اصطلاح مرحوم نائینی هست که گفتیم که در آن محل تامل است.

بنابراین ما در قضایای حقیقه، آنچه که به آن توجه داریم نفس حمل محمول است بر موضوع، حال این حمل یک وقتی لحاظ ذاتی خودش است که همان قضیه حقیقه باقی می ماند. در این موقع حمل الشئ علی نفسه می شود و حمل ذات بر ذات می شود. و وقتی که ما نسبت بین محمول و بین موضوع را بخواهیم لحاظ بکنیم، می بینیم نسبت ضرورت است؛ چون انفکاک ذات از نفس خودش معنا ندارد. وقتی که می گوئیم کل مثلث له زوایا ثلاث؛ آیا این سه زاویه بودن برای مثلث ضرورت دارد یا ندارد؟ ما اصلاً کاری به وجود خارجی نداریم، ما می خواهیم ببینیم ماده این که عنوان ضرورت است آیا صادق است یا نه؟

یا اینکه فرض کنید می‌گوییم که: «کل مربع
له زوایا خمسہ بالامتناع» اگر مربع، مربع است پس
پنج زاویه برای او ممتنع است. این حمل خمسہ
زوایا بر مربع چه مادّہ‌ای دارد؟ مادّہ امتناع است؛
چون همین که شما می‌گویید مربع، چهار زاویه را
هم با خود می‌آورد. اگر پنج زاویه بخواهد بر این
حمل بشود این ممتنع می‌شود.

یا اینکه فرض کنید که ما در عالم خارج - نه
در عالم حقیقت - یک محمولی را بر یک موضوع به
امکان ذاتی حمل می‌کنیم و اصلاً کاری به وجود
خارجی او یا به عدم وجود خارجی او، نداریم گرچه
لحاظ، لحاظ خارج است. یعنی وقتی که مسأله
امکان ذاتی بیاید، این را به خارج می‌کشاند. اما دو
مطلب دیگر، یعنی دو ماده دیگر را اگر در قضایای
حقیقه بیاوریم این ممکن است و واقعیتش هم این
است که به خودشی برمی‌گردد و اصلاً کاری به
وجود خارجی نداریم. یعنی هر مثلی و لو اینکه
وجود خارجی هم إلى ابد الأباد پیدا نکند و فقط
ظرف تحقق او ظرف ذهن باشد هیچ گاه با دو زاویه

نمی‌تواند ترسیم کند.

یا اینکه هر مربعی را اگر بخواهیم در ظرف ذهن بیاوریم، این چهار زاویه می‌خواهد و بیشتر نمی‌خواهد. یا اینکه اگر ما بخواهیم انسان را تصور کنیم، ماهیت انسان بدون تصوّر حیوان و ناطق ممتنع است.

پس بنابراین آنچه که ما در این مواد ممتنع و ضرورت لازم داریم ربط بین موضوع و محمول است. در قضایای حقیقه و در عالم و وعاء ذهن، اصلاً به خارج کاری نداریم. فقط مسأله امکان ذاتی می‌ماند که در مسأله امکان، همیشه نظر به وجود خارج است. باید بین این سه ماده در اینجا این فرق را قائل بشویم. پس نکته اوّل در اینجا این است که در مواد ثلاث آنچه که مربوط به ضرورت و امتناع است با قضایای حقیقه غیر حاکیه از خارج و از وجود خارجی می‌سازد. بناء علی هذا اگر ما در یک قضیه حقیقه امتناع و یا ضرورت آوردیم، به همان نسبت حکمیه می‌خورد و ارتباطش با نسبت حکمیه است. یعنی در ثبوت این محمول برای این موضوع

بحث را می‌بریم که آیا این ثبوت بالامتناع است یا

ثبوت بالضروره است؟^۱

بناء علی هذا آن چه که گفته می‌شود که مواد

ثلاث به وجود رابط برمی‌گردد سوای نسبت حکمیه

جای تأمل و دقت است. آنچه که ما عرض کردیم در

مورد قضایا این بود که قضایا، یا حقیقه هستند یا

خارجیه. در قضایای حقیقه آنچه که متکلم در صدد

بیان اوست این است که در وعاء ذهن و در عالم

ماهیات می‌خواهد یک محمولی را برای این ماهیت

بار کند، حالا چه این ماهیت در خارج بخواهد تحقق

پیدا بکند یا تا قیامت هم تحقق پیدا نکند. اصلاً به او

کاری ندارد.

می‌خواهد بگوید اگر شما بخواهید یک

همچنین شکلی داشته باشید. این شکل باید دارای

سه بعد باشد. عرض و ارتفاع و عمق باید باشد؛ هر

^۱ سؤال: در قضایایی ذاتی، امکان، اصلاً امکان ندارد؟

جواب: نخیر، اصلاً امکان وجود ندارد، چون ما آنچه که در قضایای حقیقیه

ما بکار می‌بریم آن ذات و لوازم ذاتیه را برای خود آن موضوع می‌خواهیم

ثابت بگیریم. بنابراین یا این که ذات دارای این لوازم هست یا دارای این لوازم

نیست، در هر صورت در ظرف خارج است. که در ظرف خارج ممکن است

این لوازم برای ذات بار بشود و ممکن است که بار نشود.

جسم تعلیمی باید دارای سه بعد باشد. امکان ندارد شما یک حجم تعلیمی و لو در ذهن تان بیاورید و فقط از طول و عرض تشکیل شده باشد. این سطح است، این دیگر جسم تعلیمی و حجم تعلیمی نخواهد بود.

اینکه الآن ما آمدیم این محمول را بر این موضوع بار کردیم آیا نظر به خارج داریم؟ یعنی اگر نخواهد یک حجم تعلیمی در خارج تحقق پیدا بکند باید دارای سه بعد باشد؟ ما چنین چیزی نگفتیم. ما می خواهیم بگوییم حجم تعلیمی و لو در ذهن شما باید دارای سه بعد باشد. اگر این حجم تعلیمی اصلاً نتواند در خارج تحقق پیدا بکند. یک حجمی را در ذهن، تصوّر کنید یک هیولایی که اصلاً وجود خارجی ندارد بالاخره شما یک تصوّری از یک چنین هیولایی بکنید این هیولا در ذهنتان سه بعد است یعنی هیچ وقت دو بعد نخواهد داشت.

پس ما آنچه را که در قضیه حقیقه در صدد او هستیم اصلاً به وجود خارج نیاز نداریم و حکایت از وجود خارج نمی کند. خیلی از قضایایی که داریم

قضایای موجهه جزئیه هستند و اینها نظر به خارج دارند. می‌گوییم زید آمد؛ اینکه می‌گوییم «زید آمد» ما نظر به خارج داریم اگر نظر به خارج نداشتیم که همه به در نگاه نمی‌کردند. پس معلوم است نظر، نظر به خارج است. و اَلَّا تا می‌گفتیم زید آمد یا آقا آمد؛ می‌گفتند شما در ذهن شریف یک موضوعی را درست کرده‌اید و یک محمولی درست کرده است و این محمول را بر موضوع حمل کرده‌اید، و هیچ به بنده ربطی ندارد. این سر را بر گرداندن به طرف در علامت این است که این قضیه ذهنیه حکایت از خارج دارد می‌کند، همین طور در قضایای خارجیه هم مسأله، مسأله حکایت از خارج است. یعنی وقتی که متکلم یک قضیه را می‌گوید در مرتبه اوّل تا مخاطب این را می‌شنود حمل بر خارج می‌کند. هر نویسنده‌ای برای نوشتن نیاز دارد با دست خود قلم را حرکت بدهد همین طور کاغذ و مداد جلویش باشد کاری نمی‌شود بلکه باید دستش را حرکت بدهد و ببرد. این نظر، نظر خارج است این را می‌گویند قضایای خارجیه.

قضایای خارجی قضایایی است که حکایت از ما وقع و خارج می‌کند و فرقی با قضایای ذهنی این است که وقتی شما یک قضیه ذهنیه به عنوان حقیقه بگویید هیچ وقت مخاطب نمی‌گردد دنبال اینکه این را من در کدام اتاق پیدا کنم. هر مثلی دارای سه ضلع هست، دارای سه زاویه هست. وقتی من بگویم شما نمی‌گردید که این مثلث در این اتاق است، یا در آن اتاق است یا در حیاط است بلکه مصداق را در ذهن خودتان قرار می‌دهید یعنی از ذهن می‌آید بیرون و در ذهن قرار می‌گیرد بدون اینکه از این حریم تجاوز کند هر دو فقط تبادلات ذهنی هست. در اینجا اسم این را ما می‌گذاریم قضیه حقیقه. این در اصول هم باید روشن بشود که منظور مرحوم نائینی در قضایای حقیقه و قضایای خارجی که گفتند چیست و اشتباه ایشان با فلاسفه در این مسئله کجا است؟ ایشان قضایای حقیقه را اطلاق می‌کردند به قضایای که حکم روی خارج برود اعم از مقدره الوجود و محققه الوجود و قضایای فعلیه و خارجی را اطلاق می‌کنند بر قضایایی که افراد و

مصادیق در آنجا بالفعل هستند مثل اینکه «کل عالم فی قم لابدّ أن تکرمه» این قضایا را قضایای خارجیہ گرفتند.

ولی این اینطور نیست؛ این که شما می‌گویید قضیہ حقیقیہ یعنی قضیہ ماهویہ، به حقیقت او کار دارد، به ماهیت او کار دارد، به ذاتی او کار دارد، به ذاتیات او کار دارد. اصلاً کاری ندارد به این که در خارج تحقّق دارد این بحث درباره قضایای حقیقیہ است. آن وقت صحبت در این است که در موادّ ثلاث قضایای حقیقیہ چه نوع استعمالی در اینجا داریم؟ ما می‌بینیم که این مواد ثلاث اصلاً کاری به وجود خارجی ندارند. ما در یک قضیہ حقیقیہ همین موادّ ثلاث را می‌آوریم، همین وجوب را می‌آوریم، همین امتناع را می‌آوریم. یعنی در ارتباط بین موضوع و محمول که وجوب نقش پیدا می‌کند، ضرورت نقش پیدا می‌کند «کل انسان حیوان ناطق بالضروره لا بالامکان و لا بالامتناع» و «شریک الباری موجود بالامتناع لا بالضروره و لا بالامکان» یعنی عقل صرف نظر از اینکه این قضیہ، قضیہ بدیہی باشد یا

قضیه کسبی و نظری، می‌آید و یکی از این مواد را بر نسبت حکمیه بین محمول و موضوع حمل می‌کند. این در قضیه حقیقه است.

حالا بیایم ببینیم که در قضیه خارجی چگونه است؟ در قضایای خارجی که مصداق برای قضیه خارج است آیا این مواد ثلاث تغییر پیدا می‌کند؟ یعنی شکل آنها عوض می‌شود یا عوض نمی‌شود؟ پس در قضیه خارجی ملاک ما مصداقیت قضیه هست در خارج. ملاک وجود این قضیه هست در عالم خارج. این ملاک برای صحّت صدق تعلق مواد ثلاث و حمل مواد ثلاث بر نسبت حکمیه خواهد بود ولی نسبت حکمیه در اینجا عبارت است از تحقق وجود در خارج. وقتی که ما می‌گوییم زید موجود بالضروره او بالامکان او بالامتناع سه لحاظ در اینجا می‌کنیم. تا می‌گوییم «زید موجود» یک دفعه شما در ذهنتان این را می‌آورید، یکی از این سه مورد را می‌آورید: زید موجود بالضروره او بالامکان او بالامتناع. با خودتان تصوّر می‌کنید اگر این زید علت موجب داشته باشد بنابراین این ماده در زید

موجودٌ ماده ضرورت است؛ یعنی زیدٌ موجودٌ بالوجوب البته حالا یا وجوب ذاتی یا وجوب غیری. البته در ممکنات، وجوب غیری هستند ولی بالوجوب؛ چون امکان ندارد انفصال معلول از علت. وقتی علت مفیضه افاضه وجود می کند پس این ماده را در این مواد ثلاث باید وجوب و ضرورت در نظر بگیریم.

یک وقتی شما می گوید زیدٌ موجودٌ با توجه به اینکه عدم علت در اینجا محقق است و هنوز علتی وجود ندارد. علت محدثه‌ای برای او وجود ندارد و سلسله علت به وجود او فعلاً نرسیده است و موانع و صرائفی برای وجود او باقی است. در اینجا متکلم، می آید می گوید «بالامتناع» پس به لحاظ عدم تحقق علت که این عدم تحقق علت لازم گرفته است امتناع معلول را از وجود؛ ذهن حکم می کند به امتناع پس «زیدٌ موجودٌ بالامتناع»

تمام این‌ها لحاظ خارج است و ما لحاظ ذهن در اینجا نداریم در قضیه ذهنیه و خارجیه اگر یک قضیه را گفتید ببینید مخاطب دنبال چه می‌گردد و

چه چیزی را پیگیری و تعقیب می‌کند؟ اگر وجود خارج را تعقیب کرد بدانید این قضیه قضیه خارجی است؛ اگر نه، اصلاً به خارج کاری ندارد، به اصل خود قضیه کار دارد نه به لحاظ خارجش، این قضیه می‌شود قضیه حقیقه. اگر آمدید و گفتید «زید موجود» و این نگاه کرد و می‌داند آیا علت برایش آمده یا نیامده؟ نمی‌داند آیا یک علتی آمده که این را موجود کند یا صارف و مانعی برای او وجود دارد؟ به محضی که شما گفتید «زید موجود» آنچه را که این حکم می‌کند امکان است. امکان یعنی تساوی الطرفین به نسبت الی الوجود والعدم.

می‌داند وجود زید ممکن است پس این امکانی که رفته روی ماهیت رفته به لحاظ وجود. یعنی وقتی که شما ماهیت را لحاظ می‌کنید بدون توجه به علت و بدون توجه به معلول، در اینجا امکان وجود را حمل بر او می‌کنید. امکان وجود یعنی چه؟ یعنی ممکن است از ناحیه علت افاضه وجود به این بشود، پس می‌شود قضیه خارجی، ممکن است از ناحیه عدم علت، عدم بر او بار بشود این می‌شود

عدم خارجی. پس خود زید فی حد نفسه بالنسبه بوجود وعدم با صرف نظر از علت و علت عدم یا عدم العلت وجود برای او می شود امکان.

این مربوط به قضایای خارجی است. حالا صحبت ما این است که فرقی که شما برای این مواد ثلاث در قضایای حقیقه و در قضایای خارجی می گذارید از کجا آمد؟ این مواد ثلاث چطور بین قضایای حقیقه و بین قضایای خارجی دارای اختلاف است؟ جهت اختلافش کجاست؟ ثمره اش در کجا ظاهر می شود؟ امکان در مورد قضایای حقیقه نیست بلکه مربوط به خارجی می شود آیا در ترتب امکان و امتناع و ضرورت بر نسبت بین محمول و موضوع آیا مگر ثبوت این مورد توجه قرار نمی گیرد؟ حالا یا ثبوت ذهنی یا ثبوت خارجی. در قضایای حقیقه شما محمول را به لحاظ ثبوتش برای موضوع حکم به ضرورت یا امتناع می کنید. «کلّ مثلث له زوایا ثلاث» به لحاظ ثبوت سه زاویه بر مثلث شما حکم به ضرورت می کنید و می گوید ثلاثه زوایا ثابت بالضروره للمثلث. اربعه زوایا ثابت

بالضرورة للمربع. سته زوایا ثابت بالضرورة
للمسدّس.

بنابراین در اینجا ثبوت را شما لحاظ قرار
میدهید برای عروض امتناع یا ضرورت بر نسبت
حکمیة بین محمول و موضوع. همین هم در خارجیه
است چه فرق می‌کند؟ منتهی در قضایای ذهنیه چون
وجود، وجود ذهنی است پس این ثبوت می‌شود
ثبوت ذهنی. در قضایای خارجیه چون وجود، وجود
خارجی است پس این امتناع و امکان و ضرورت
می‌رود روی وجود خارجی. در هر صورت این به
لحاظ اختلاف در وجود است نه به لحاظ خود مواد
ثلاث. مواد ثلاث روی نسبت بین موضوع و محمول
رفته به چیز دیگر کار ندارد

در بحث وجود علمی در اینجا می‌آید علم و
کیفیت علم و علم حضوری و علم حصولی و مباحث
وجود که به اصطلاح آیا علم از اعیان است و یا اینکه
از کیفیات هست و یا علم از ماهیات هست؟ ما در
آنجا عرض کردیم که صورت ذهنیه را که نفس آن
را می‌سازد، آن صورت ذهنیه نفس همان ماهیت

است، هیچ تفاوت نمی‌کند. نفس آن ماهیت
عبارتست از وجود ذهنی یعنی وقتی که ذهن یک بقر
را می‌سازد اگر به شما بگویند که این بقری که در
ذهن شما ساخته شده است چرا ما ما نمی‌کند؟ چرا
داد نمی‌زند؟ چرا شیر نمی‌دهد؟ می‌گوییم: این بقر
وجود ذهنی ماست؛ همین بقر اگر در خارج تحقق
پیدا بکند شکلش عوض می‌شود و خصوصیاتش
عوض می‌شود.^۱

^۱ سؤال: شما مواد ثلاث را خارجی می‌دانید در قضایای خارجی یا ذهنی
است؟

جواب: ببینید این مواد ثلاث ذهنی است اصلاً ما خارجی نداریم
سؤال: پس فرقی نکرده بین قضایای خارجی و حقیقیه در خود مواد ثلاث؟
جواب: نه، در خود مواد ثلاث فرقی نیست حالا مسأله وجود ذهنی را در
اینجا عرض می‌کنیم آن وقت می‌آییم سر مواد ثلاث که اینجا یک نکته بسیار
دقیقی هست که به اصطلاح همین قضیه باعث شد که خیلی‌ها خلط کنند
اصلاً یکی وجود رابط را انکار بکند و یکی اثبات بکند، یکی مثل
صدرالمتألهین بگوید اصلاً من باب مثال در قضایای هلیه بسیطه وجود رابط
نداریم در اختلاف نوعی بین وجود، در آنجا قائل به اختلاف بین وجود فی
غیره با وجود فی نفسه شدند که به اصطلاح خیلی بحث است و من اصلاً
مانده‌ام که مرحوم آخوند چرا اصلاً این بحث را آورده در اینجا ببینید در بحث
وجود ذهنی اختلاف بین آخوند و بین حاجی و بین سایر افراد و محقق
دوانی این بود که با اصطلاح آن مبنای ما به محقق دوانی نزدیکتر بود تا بقیه.
آن این بود که ذهن ما همان ماهیت را می‌آید می‌سازد. یعنی بعینه هر ماهیتی
که در خارج وجود دارد همان ماهیت خارجی را ذهن می‌آید می‌سازد و
چطور نسازد در حالتی که معلوم بالذات آن ماهیتهای خارجی اول در خود
ذهن بوجود آمده است. یعنی وقتی شما نگاه می‌کنید به یک شیء خارجی
آن کتاب معلوم بالعرض است. آن صورت ذهنی شما معلوم بالذات است.
چرا آن کتاب معلوم است؟ بواسطه صورت ذهنی. اگر شما ذهنی نداشته

باشید، آیا این کتاب معلوم است؟ کتاب، کتاب است ولی معلوم نیست. اتصاف این کتاب به علم بعد از اتصاف شما به علم است. یعنی اول باید در ذهن شما یک صورت کتابت بیاید اسم آن را می‌گذاریم معلوم بالذات، وقتی که آمد این کتاب می‌شود معلوم. و الا یک انبار کتاب در اینجا باشد و در آن بسته باشد، هیچکدام اینها معلوم نیستند. کتاب هستند ولی معلوم نیستند. باید در انبار را باز کنید، یکی یکی کتابها را باز کنید، ببینید در آن چه نوشته، رنگش چیست؟ صفحه‌اش چیست؟ خصوصیاتش چیست؟ تا شما علم به این پیدا کنید. در همه کارهایتان همین کار را می‌کنید. فقط اختصاص به این ندارد.

در قضیه نکاح انسان باید به حدی ببیند که رفع جهالت بشود. اینکه می‌گویند فقط صورت و این حرف‌ها، این طور نیست و حتی نظر به مواضع زینت هم برای رفع جهالت اشکال ندارد، چون باید طرفین هم دیگر را ببینند به نحوی که بدانند. این می‌خواهد یک عمری با او زندگی کند و چه بسا بعداً یک اختلافاتی پیش بیاید و یک مسائلی پیش بیاید و آن بگوید نمی‌دانستم یا اینکه درست ندیدم ولی چیزی که در اینجا باید مورد توجه قرار بگیرد این است که،

به نظر حقیر باید این مسأله به نحوی باشد که خود دختر توجه به این قضیه پیدا نکند،

چون این که در شرع هست مرد می‌تواند به مرأه نظر کند به نحوی که رفع جهالتش را بکند اما این منافات ندارد با اینکه حیثیت خود دختر و خصوصیاتش لحاظ بشود. یک دختری هست برایش مسأله‌ای نیست که مرد بیاید و همه جایش را هم نگاه بکند؛ این طوریش نشود. ولی یک وقتی یک دختری هست حیا دارد، عفت و شخصیت دارد و دارای یک وزانتی هست، یک حجبی هست این اصلاً برایش ممکن نیست که بیاید یک نحوی بنشیند جلوی داماد، و داماد هم قشنگ به او نگاه کند. حالا داماد یا پسندد یا نپسندد. این صحیح نیست. بگوید ای بابا! این قشنگ ما را دید زد و بعد هم گذاشت رفت. اینکه اینطور نمی‌شود،

اگر شرع تجویز کرده است نظر بر مرأه را تا حدی که رفع جهالت بشود از آن نقطه نظر هم مسائل را را هم مورد توجه قرار داده است. لذا اصلاً اعتقاد من این است کسی که می‌رود خواستگاری، به یک نحوی به دختر نگاه کند که اصلاً دختر خودش متوجه نشود. فرض کنید که قراری بگذارند، مثلاً مادر برود آنجا، مثلاً یک لباسی بپوشد به اصطلاح وضعیتی که برای پسر جای شک و شبهه باقی نماند. چون اینها اتفاق افتاده است، در نحوه پوشیدن لباس خیلی مهم است که یک لباسی را بپوشانند که این لباس بعضی از عیوب را بپوشاند. ممکن است این بعداً برایش مسأله می‌شود. چون سلیقه‌ها

فرق می‌کند؛ یک سلیقه‌ای یک قسم می‌پسندد، یک سلیقه‌ای یک قسم می‌پسندد

و شارع اتفاقاً در مسأله ازدواج خیلی قائل به تسهیل است و همین مسأله رفع جهالت که اینجا شده این مسأله بسیار مهمی هست که باید حتی اگر نشد، دوباره بیاید و او را نگاه بکند. باید این لباسی را به تن بکند که خصوصیات جسمانی او را برای پسر روشن بکند و آشکارا کند و تزئین او، خلاصه اشکال دارد.

البته یک آرایش و یک تزئین خیلی بسیطی که همین قدر پسر می‌بیند خوشش هم بیاید این مقدار را می‌توانیم بگوییم اشکال ندارد.

اما این که او را آرایش کنند و وضع او را به نحوی به هم بزنند که بعداً موجب اشکال بشود اینها همه اینها غشّ در معامله است.

من موارد عدیده‌ای را می‌دانم که در موقع رویت آن طوری که باید و شاید رویت نشده و بعداً به اشکال برخورد است، اگر بخواهم یک خورده مشخص بکنم شاید رفقا خیلی‌ها را متوجه بشوند. این که در ذهن من است شاید هفت یا هشت مورد هست که به طلاق کشیده شده است. یکی از نقطه نظر رنگ بود، یکی از نقطه نظر جسم بود یکی از نقطه نظر بعضی از خصوصیات دیگر بود. این‌ها چیزهایی است که انسان بایستی توجه بکند.

سؤال: عقد محرّمیت، برای نگاه کردن جایز نیست؟

جواب: یک وقتی صیغه به اسم محرّمیت نیست بلکه واقعا بعنوان زوجیت است یعنی صیغه می‌خوانند که واقعا این زن او بشود و وقتی

زن او شد، بعد آن وقت نگاه بکند به خصوصیات و این حرف‌ها. این اشکالی ندارد. البته در نکاح شرط عدم دخول و عدم مواقعه هست. عدم دخول و عدم مواقعه حکم نیست بلکه حق است و زن می‌تواند شرط بکند. حتی در مورد عقد دائم هم همین طور، یک شخصی یک زنی را عقد دائم می‌کند و زن با او شرط می‌کند هیچ وقت با او مواقعه نکند، این اشکال ندارد.

ممکن است یک زنی باشد ناراحت بشود. این مسأله خیلی موارد فقهی پیدا می‌کند. اگر ما دخول را شرط لا ینفک، بعبارت دیگر مقتضای ذاتی عقد بدانیم خیلی مسأله تفاوت می‌کند با اینکه ما دخول را شرط ذاتی و مقتضای ذاتی عقد ندانیم. آن وقت دیگر خیلی مسائل به هم می‌خورد. اجازه از پدر، در مورد غیر رشیده با تحقق این شرط چطور می‌شود؟ آیا دیگر در این صورت اجازه پدر هست؟ مثلاً یک دختری هست می‌آید با پسری صیغه می‌خواند و شرط عدم دخول می‌کند، آیا در اینجا دیگر اجازه پدر شرط است یا نه دیگر شرط نیست؟

آنچه که بعید می‌دانیم در اینجا آن است که اجازه پدر شرط باشد، چون وقتی که شرط عدم دخول هست دیگر در اینجا آن مسأله بکارت منتفی است

در هر صورت بحث وجود ذهنی بود. در

وجود ذهنی صحبت ما این بود که وقتی ذهن می آید یک صورتی را تصویر می کند، خود این ماهیت را به تمام خصوصه در ذهن می آورد. پس آن صورت

سؤال: بعد از این که عقد کرد می تواند اسقاط کند؟

جواب: نه دیگر، این وقت در اینجا دیگر نمی شود. یعنی شرط تعلیقی می شود

سؤال: یعنی شرط کردند واقعا و تعلیقی در کار نیست بعد از اینکه شرط تمام شد بگوید من از این حرف گذشتم

جواب: آن وقت، هم حدوثا شرط هست و هم بقائاً. حدوثا آن درست است اما بقائاً با اجازه پدر صحیح می شود

سؤال: آن جنبه بقائی فقط و الا عقد منعقد که است؟

جواب: بله آن عقد منعقد است

سؤال: در دانشگاه هم دیگر دوست پسر و دوست دختر با یک صیغه خواندن راحت می شود،

جواب: البته ما ببینیم که آیا نقض غرض نشود

سؤال: خب کاری هم که نمی کنند.

جواب: اگر آمدند و کردند چه؟، مجتهد در خیلی از مسائل نظرش می رسد ولی بخاطر مصالحی نمی تواند فتوا بدهد اگر راهش را باز بگذارد مملکت به هم می ریزد.

سؤال: حالا که باز نگذاشتند دارد به هم می ریزد.

جواب: حالا دیگر ما چرا اینکار را بکنیم؟ یکی از من پرسید اگر شخصی زن نداشته باشد و واقعا گرفتار باشد و در عذاب باشد آیا می تواند به مسأله استمنا پردازد، گفتم یک وقتی به حد جنون می خواهد برسد اشکال ندارد یعنی از باب اکل میته و ضرورت و احکام ثانیه است و آن اشکال ندارد. این غیر از این است که ما مثل آقای فضل الله در لبنان بیاییم فتوی بدهیم اگر این طور باشد همه به هم می ریزند. این رواج حرمت است این خیلی کار زشتی است. یک موقع کاری پیش می آید در چه شرایطی، در چه فلانی، که طرف اگر انجام ندهد بالا خانه ای قاطی کند، این یک طور یا فرض کنید عملاً بیایند فتوی به حلیت بدهد. این نمی شود

ذهنی داخل در همان مقوله‌ای است که در خارج هست، هیچ فرقی نمی‌کند. اصلاً فرقی بین آن صورت ذهنی و ماهیت خارجی نیست. الا این که فرق این است که آن وجود، وجود ذهنی است و خاصیت خارج را ندارد و آن وجود وجود خارج است و خاصیت ذهن را ندارد. فقط فرق همین است. یعنی وجود ذهنی باعث شده است که آن ماهیت به شکل خاص از وجود تحقق پیدا بکند آن ماهیت خارج هم به شکل خاص از وجود تحقق پیدا بکند، و این را بعداً در بحث اختلاف نوعی در وجود که خود ملاحظه‌ای به این اشاره می‌کند خواهیم پرداخت

در اینجا هم همین طور است. مواد ثلاث قضیه ذهنی هست که این قضایای ذهنیه در قضایای حقیقه یک صورت دارد، در قضایای خارجی صورت دیگر دارد. در قضایای حقیقه به ثبوت محمول برای موضوع در وعاء ذهن است. در قضایای خارجی به ثبوت محمول برای موضوع در ظرف خارج است، بنابراین هیچ فرقی از نقطه نظر

عروض یا انتزاع مواد ثلاث بر نسبت حکمیہ بین
موضوع و بین محمول وجود ندارد. اگر کند می‌رویم
عیب ندارد چون این‌ها یک مباحث اساسی هست که
در همه جای اسفار به درد می‌خورد.^۱

^۱ سؤال: شما فرمودید که فرق است بین ربط و نسبت حکمیہ
جواب: بله!

سؤال: پس در این صورت حدود شش تا می‌شود

جواب: نه من عرض نکردم فرق است

سؤال: فرمودید حکما فرق را گذاشتند

جواب: بین ربط و این‌ها، بله می‌خواهیم بگوئیم آیا وجود رابط یک حقیقت
خارجی هست یا وجود رابط فقط همین نسبت حکمیہ است؟ هنوز به این
نرسیدیم وجود رابط را حقیقت خارجی گرفتند

سؤال: شما نافی هستید

جواب: بله! حالا ما انشاءالله فردا به این مسأله می‌رسیم. خواستیم امروز
برسیم که

مباحث شیرین تری پیش آمد.